

Rahe Tudeh

راه توده

۶ دهه پیکار توده‌ای!

دوره دوم «۱۱۱» مهرماه ۱۳۸۰

گزارش‌دریافتی
از ایران:
مردم در
ایران به
حادثه
نیویورک
چگونه
می‌نگرند!

(ص ۴)

سخنرانی "رهبر"
از دل یک جلسه
پر تنش بیرون آمد!

در جلسه شورای عالی امنیت ملی طرح
دوری از تنش با آمریکا و دفاع از منافع
ملی را خاتمی عنوان کرد و فرمانده سپاه
پاسداران طرح دفاع نظامی از طالبان را!

(ص ۴۰)

برج
دو قلوی
آیت‌الله
مهدوی‌کنی
در قلب
تهران بزرگ

(ص ۱۰)

خطر رو به افزایش حمله نظامی به ایران

آنچه که در نیویورک و واشنگتن روی داد و تحت عنوان عملیات تروریستی در آمریکا شهرت یافت، فصل جدیدی را در جهان رقم زد. مقدمات آغاز این فصل با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و بویژه اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد فراهم شد. پایان جنگ سرد، سرآغاز جنگ‌های منطقه‌ای در گوشه و کنار جهان بر سر تقسیم غنائم پیروزی در این جنگ بین اعضای پیمان نظامی ناتو بود، که اکنون در قامت یک جنگ متکی به پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی (حتی "هسته‌ای") و در زیر آتش پر قدرت تبلیغات فاشیستی "نژادی-مذهبی" پیش برده می‌شود.

بنابراین، حوادث نیویورک و واشنگتن را هرگز نباید و نمی‌توان یک رویداد مهیب تروریستی به مفهومی که آمریکا و کشورهای عضو ناتو آن را تبلیغ می‌کنند باز شناخت و تسلیم بمباران تبلیغاتی شبکه‌های عظیم خبری-تلویزیونی آمریکا در این زمینه شد.

آن اراده خلل ناپذیری که بی‌اعتناء به تمامی رسوایی‌های ناشی از تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، "جورج دبلیو بوش" راه پس از یک دوره طولانی کشاکش‌های حقوقی بر سر شمارش آراء ایالت "میامی" و شمارش آراء صندوق‌های خارج از خاک ایالات متحده به کاخ سفید واشنگتن فرستاد، برای پیشبرد استراتژی نظامی-سیاسی جدید آمریکا در سطح جهانی موانع موجود بر سر راه اجرای این استراتژی را می‌خواست از سر راه خود بردارد و چنین نیز کرد. حوادث نیویورک و واشنگتن که جهان را در حیرت و ناباوری فرو برد، ادامه همان عزم راسخ برای پیشبرد استراتژی نظامی-سیاسی جدید آمریکا در سطح جهانی بود!

رکود اقتصادی ماه‌های اخیر در آمریکا و کاهش شدید رشد اقتصادی ۹ ساله اخیر آمریکا (دوران پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم) به طراحان استراتژی جدید آمریکا، که نمایندگان و مجریان آن در کابینه نیمه نظامی "جورج دبلیو بوش" حضور دارند، امکان و ضرورت شتاب را دیکته کرد!

در این استراتژی، برتری منافع (غارت) جهانی آمریکا بر منافع کشورهای بزرگ سرمایه‌داری عضو پیمان نظامی ناتو قرار دارد و این خود به معنای رشد تضاد میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری است که حتی علیرغم همنوایی‌های اخیر کشورهای اروپایی عضو ناتو با آمریکا، گرچه کم‌رنگ، اما آشکارا خود را نشان می‌دهد!

از همان نخستین ساعات رویدادهای تروریستی نیویورک و واشنگتن، توپخانه‌های پر قدرت تبلیغاتی آمریکا منطقه‌ای را نشانه گرفتند که کشور ما در آن قرار دارد. منطقه‌ای که نفت و گاز، پول و بازار در آن قرار دارد و برتری و تسلط آمریکا بر جهان و حتی دیکته سیاست‌های خود به کشورهای بزرگ سرمایه‌داری عضو ناتو جز با تسلط بر آن ممکن نیست! همچنان که جلوگیری از رکود اقتصادی و رفتن به سوی رشد اقتصادی در ایالات متحده جز با چنگ اندازی به منافع (غارت) سرمایه‌داری کشورهای اروپایی و نظامی کردن اقتصاد آمریکا ناممکن است و این درست همان انگیزه‌های اساسی و پایه‌ای دو جنگ اول و دوم جهانی بود. (بقیه ص ۲)

"لاریجانی"
و تقلید از
"ریگان"

(ص ۱۵)

حقانی‌ها

از پیشاور تا ایران

(ص ۳۲)

ضرورت اتحاد
در برابر آمریکا

(ص ۲۶)

پیوند لژهای
سبز ج.ا. با

اخوان المسلمین

(ص ۲۹)

تشویق ارتجاع
مذهبی در آمریکا

(ص ۵)

خطر رو به افزایش حمله نظامی به ایران

این امر که تکنولوژی امروز جهانی قابل مقایسه با تکنولوژی ۴۰-۵۰ سال پیش نیست و جهان امروز با جهان جنگ اول و دوم جهانی غیر قابل قیاس است، هرگز نمی‌تواند به معنای نفی دلائل علمی، طبقاتی و اقتصادی آن دو جنگ، که امروز نیز می‌خواهد سرنوشت جهان را تعیین کند نیست و نمی‌تواند باشد!

درک دقیق حوادث امروز جهان، ارزیابی انگیزه‌ها و نتایج و پیامدهای حوادث نیویورک و واشنگتن و آن خطری که بر فراز کشورما "ایران" در پرواز است و می‌تواند موجودیت تاریخی آن را با مخاطرات بسیار جدی همراه کند، جز با مراجعه به تحلیل علمی دلائل جنگ‌ها و نیروهای طبقاتی آغاز کننده و نفع برنده از آنها ناممکن است. با چنین درک و تحلیلی می‌توان به سرنوشت و موجودیت آینده ایران اندیشید؛ نه تنها اندیشید، بلکه بایستی سهم خویش را برای کمک به ادامه موجودیت آن و مقابله عملی با از بین بردگان استقلال ایران بر عهده گرفت.

اطلاعیه "راه‌توده" در باره رویدادهای نیویورک و واشنگتن، چند ساعت پس از وقوع حادثه (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) و بدنبال جلسه فوق‌العاده شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده منتشر شد. آن اطلاعیه، که با اشاره به حوادث منجر به جنگ دوم جهانی، حوادث اخیر در آمریکا را "رایشاک قرن ۲۱ اعلام داشت، با همین نگرش به رویدادهای جهانی و در مطابقت کامل با دیدگاه‌های شناخته شده حزب توده ایران پیرامون حوادث ایران و جهان تدوین و منتشر شد. (متن کامل این اطلاعیه را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید)

امروز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سئوالی که مطرح است آنست که چگونه می‌توان در برابر تهاجم آمریکا ایستاد و از منافع ملی کشور دفاع کرد؟

این سئوال هم در داخل کشور و در میان طرفداران اصلاحات مطرح است و هم در اپوزیسیون جمهوری اسلامی.

در بخش‌هایی از هر دو جبهه، نشانه‌هایی از پذیرش و یا همگامی با سیاست آمریکا به چشم می‌خورد. این درحالی است که بخش‌هایی از اپوزیسیون و حتی اصلاح طلبان درون و پیرامون حاکمیت این مسئله مهم را مطرح می‌کنند که نباید، در جریان دفاع از استقلال کشور و مقابله با سیاست‌های آمریکا به گونه‌ای عمل کرد که منجر به تقویت موضع ارتجاع در حاکمیت شود؛ عده کمتری نیز بر این گمانند که قرار گرفتن جمهوری اسلامی در تیررس آمریکا این حسن را در نهایت امر می‌تواند در بر داشته باشد که بساط جمهوری اسلامی را به سود یک حکومت معقول‌تر و ملی جمع می‌کند. البته، حساب این دسته از جریان‌های سیاسی از حساب سلطنت طلب‌هایی که می‌خواهند زیر آتش توپخانه نظامی آمریکا به سلطنت در ایران باز گردند کاملاً جداست. همانگونه که حساب مافیای اقتصادی-تجاری ایران، که از نظامی شدن اوضاع، جمع کردن مطبوعات، یورش به جنبش و رفتن به سوی مذاکرات مستقیم و پذیرش بردگی آمریکا استقبال می‌کند جداست!

از دل همه این بحث‌ها، که گاه آشکارا در مطبوعات مطرح است و گاه در پشت صحنه، انواع پیشنهادها برای اتخاذ سیاست خارجی متناسب با اوضاع کنونی ایران و جهان، فعال کردن دیپلماسی خارجی، پرهیز از شعار و تبلیغاتی که جنبه تحریک آمریکا را داشته باشد، احتیاط

مطبوعات و ۰۰۰ بیرون می‌آید و همه اینها به معنای یک تکاپوی ملی برای دفاع از استقلال کشور و جلوگیری از وقوع یک فاجعه نظامی برای کشور است.

با هر پیشنهاد معقولی می‌توان موافق بود و از آن حمایت کرد، اما در تمام این تکاپوها چند نکته محوری را هرگز نباید فراموش کرد، چرا که همه این پیشنهادها در صورت بی توجهی به این محورها به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید!

محورها کدامند؟ و دیدگاه‌های راه‌توده نسبت به استراتژی جهانی آمریکا چیست؟

حادثی که در نیویورک و واشنگتن روی داد، قابل پیش‌بینی نبود، اما سیاستی که آمریکا با سرعت تمام در ماه‌های اخیر به سوی آن گام بر می‌داشت ناشناخته نبود و حتی اطلاعاتی نیز در باره آن وجود داشت.

راه‌توده در سرمقاله شماره ۱۰۹ خود-مرداد ماه ۱۳۸۰- با عنوان "خطر جدی تهاجم نظامی به ایران!"، اطلاعاتی را در باره همین روند رو به تشدید منتشر ساخت، که شاید دوباره خواندن آن در لحظات کنونی توجه بیشتری را جلب کند. راه‌توده نوشت:

«تاسیسات نیروگاه اتمی بوشهر بعنوان هدف اصلی در نظر گرفته شده‌است و نیروهای نظامی آمریکا و انگلستان در منطقه خلیج فارس آماده اجرای این حمله شده‌اند. سکوت سئوال برانگیز مطبوعات آمریکا پیرامون انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ و در سایه قرار دادن آرای ۲۲ میلیونی محمدخاتمی در این انتخابات و تحولات دوران اخیر سلطنت طلب‌ها که با تحریم انتخابات شدت گرفت نشانه دیگری در زمینه همگامی با سیاست‌های آمریکا در رابطه با ایران و مافیای حاکم در جمهوری اسلامی است. گفته می‌شود که در کنفرانس سران اتحادیه اروپا که ماه گذشته در کشور سوئد برگزار شد، خواست اسرائیل برای تضمین امنیت این کشور مطرح شده‌است. اسرائیل پیشرفت مذاکرات صلح در منطقه و تن دادن به تشکیل دولت فلسطین را در گرو نابودی خطر اتمی جمهوری اسلامی مطرح کرده‌است. گفته می‌شود همین امر در کنفرانس کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در "جنوا"ی ایتالیا با استدلال‌های جدید و اطلاعاتی دقیق‌تر، تحت پوشش ضرورت صلح در خاورمیانه و کنترل نظامی جمهوری اسلامی از سوی جورج دبلیو بوش مطرح شده‌است.»

این بخش‌های سرمقاله شماره ۱۰۹ راه‌توده، که در شماره ۱۱۰ نیز مورد تاکید قرار گرفت، با هدف تبلیغ دیدگاه‌های راه‌توده و حزب‌توده ایران پیرامون حوادث ایران و جهان منتشر نمی‌شود، بلکه هدف از آن جلب دقت بیشتر پیرامون حوادث اخیر جهانی، دست‌یابی به درک استراتژیک از روند رویداد و ارائه دلائل تأیید کننده ارزیابی منتشره در راه‌توده از حوادث اخیر آمریکا تحت عنوان بسیار پرمعنی "رایشاک" است. در ادامه همین درک و تحلیل از اوضاع ایران و جهان است، که راه‌توده به هیچ وجه تسلیم جنجال‌های تبلیغاتی آمریکا در باره "اسامه بن لادن" و "مقابله با تروریسم" نشده و همه این ترفندها را بخشی از نقشه بزرگ و استراتژیک آمریکا برای تسلط بر سیاست و اقتصاد جهان می‌داند، گرچه نخستین منطقه عملیاتی آمریکا افغانستان و یا عراق و یا هر دو کشور بصورت همزمان باشند!

طلب‌های مدعی و مورد حمایت امریکا از دست بدهند و با آنها شریک شوند!

برپایه این ارزیابی است که با صراحت و اطمینان کامل می‌توان گفت که شعارهای مقاومت و مقابله با امریکا که از سوی مخالفان اصلاحات، غارتگران اجتماعی و ضد انقلابی که بنام "انقلاب" بر حاکمیت جمهوری اسلامی تسلط یافته، سر داده می‌شود، حتی ارزش تبلیغاتی برای گمراه کردن مردم را هم ندارد. آنها خود هموار کننده جاده مداخله نظامی امریکا در ایران بوده‌اند و هیچ پروائی در همراهی و همگامی با امریکا نیز نخواهند داشت!

توده مردم ایران، بسیار دقیق‌تر حوادث اخیر امریکا را ارزیابی و تحلیل کرده‌اند و بدقت می‌دانند در حاکمیت چه می‌گذرد و چه کس و یا کسانی قصد موج سواری روی حوادث را دارند و چه کسانی در کنار آنها از جنبش، از اصلاحات و از وحدت ملی دفاع می‌کنند!

با این شناخت است که برای سخنان اخیر "رهبر"، که در اساس خود خارج از واقع بینی و ماجراجویی نبود آنجا می‌توان ارزش و اعتبار قائل شد، که عزمی را برای ا و تانکی برای دفاع از کشور در برابر استراتژی نظامی امریکا کارتر و عملی‌تر از حمایت مردم از حاکمیت نیست. آیا حاکمیتی که یک سر آن مستقیماً به نهاد رهبری وصل است و با نفرت عمومی روبروست قادر به ایجاد چنین پشت جبهه‌ایست؟ پشت جبهه مقاومت در برابر خطر خارجی و خطر حمله نظامی امریکا به ایران با مشتی شکنجه‌گر، گفتگو کننده در زندان‌ها، پر کردن زندان‌ها از میهن دوستان و ملیون، حمایت از عده‌ای روحانی مورد نفرت عمومی در قوه قضائیه، با تضعیف مجلس، با تسلط یجاد پشت جبهه مقاومت در برابر خطر امریکا مشاهده کرد. هیچ توپمافیای تجاری بر مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و شورای نگهبان و با چند گرداننده مطبوعات مورد نفرت مردم تامین می‌شود؟

با قاطعیت می‌توان گفت **خیر!** همانگونه که در برابر آن بخش از اپوزیسیون که مداخله نظامی امریکا در ایران را راهگشای تحولات دمکراتیک در ایران می‌داند با قاطعیت باید گفت **نه!**

آن **خیر** و این **نه** صحنه جدیدی را در برابر اپوزیسیون ملی و میهن دوست ایران قرار می‌دهد:

خطر نظامی امریکا و بیرون کشیدن ایران از زیر ضربات نظامی استراتژی جدید این کشور در منطقه و مقابله با این خطر ابتدا از درون خانه و از مبارزه قاطع با آن بخش از حاکمیتی آغاز می‌شود که عملاً متحد طبقاتی این استراتژی و از بین برنده وحدت ملی و خالی کردن پشت دولتی است که با رای مستقیم و قاطع مردم بر سر کار است! همزمان با این مقاومت است که مردم در صحنه باقی می‌مانند و هیچ قدرتی را یارای نه سرکوب نظامی این قدرت است و نه یارای دیکته کردن سیاست‌های خود به آن.

دست‌آورد اجتناب ناپذیر چنین مقاومتی و چنان عزمی به زیر کشیدن مافیای اقتصادی-سیاسی از ارکان حکومتی، خط بطلان کشیدن بر مرزهای فاشیستی "خودی" و "غیر خودی" و ایجاد وحدت ملی در کشور است. آنها که بر شعارهای **فاشیستی** در داخل کشور پای می‌فشارند نمی‌توانند مدعی مبارزه با آن عملیات فاشیستی باشند که امریکا پرچم دار جهانی آن شده‌است.

حزب توده ایران از این شعار و از این سیاست پیروی می‌کند و راه توده بر این مشی و سیاست پای می‌فشارد!

امریکا در پی مقابله جدی با اروپای واحد و در اختیار گرفتن کنترل اقتصادی آن از یکسو و محاصره روسیه و تسلط بر نفت و گاز قفقاز و حتی سیبری از سوی دیگر است! همچنان که صهیونیسم بین‌المللی در پی وصل اسرائیل به آب‌های خلیج فارس است!

نخستین پیامدهای حوادث نیویورک و واشنگتن استقرار نظامی امریکا در بقیه کشورهای تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، مانند ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان باید می‌بود، که عملی شد و گام بعدی بدست آوردن همین امکانات در افغانستان و رسیدن به مرزهای هندوستان و مرز استراتژیک و کوتاه افغانستان با چین است. کاری که نیازمند عملیات نظامی چندان وسیعی نیست و از طریق مذاکرات دیپلماتیک-نظامی پیش برده خواهد شد و دولت طالبان که گردانندگان آن خود از وابستگان به سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس‌اند، صحنه و زمینه را برای این استقرار فراهم می‌کنند. همچنان که در سال‌های حاکمیت خود چنان جان مردم را در افغانستان گرفتند، که اکنون افغان‌ها به تب رضایت می‌دهند!

بنابراین، هر نوع ارزیابی اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی و طرفداران صادق اصلاحات انقلابی در حاکمیت و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی اگر این دورنما را در نظر نداشته باشد و متکی به حادثه‌آفرینی‌ها و جنجال‌های تبلیغاتی بخواهد حرکت کند، بسرعت از دایره واقع بینی خارج خواهد شد و اسیر واکنش‌های مرحله‌ای و مقطعی باقی خواهد ماند.

با کدام پشت جبهه

این نگرانی که مقابله با استراتژی امریکا می‌تواند منجر به تقویت مواضع ارتجاع درحاکمیت جمهوری اسلامی شود، می‌تواند آنقدر ادامه یابد تا به فلج سیاسی ختم شود، مگر حرف، شعار، سخن و ارزیابی ما نه از موضع دفاع از حاکمیت موجود در جمهوری اسلامی، بلکه از موضع دفاع از منافع ملی ایران و دفاع همه جانبه از جنبش مردم ایران برای آزادی، استقلال و عدالت حرکت کند. یعنی ما از تحول و جنبش مردم دفاع کنیم و همراه جنبش مردم به مقابله برخیزیم.

برای اتحاد این سیاست، ابتدا باید با این خیال باطل که همکاری با امریکا می‌تواند ایران را از زیر ضربه نظامی این کشور بیرون آورد و با این خوش خیالی کودکانه که امریکا جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و یک حکومت آزادیخواه و دمکرات را بر کشور ما حاکم خواهد کرد خداحافظی کرد. امریکا، به بهانه حوادث اخیر نیویورک و واشنگتن در حال بستن فضای سیاسی کشور خود با سرعت برق و باد است. همین روند ابتدا از انگلستان آغاز شده و در آینده نزدیک دیگر کشورهای اروپائی را نیز شامل خواهد شد. بنابراین چگونه می‌توان با این امید کودکانه سر بر بالین گذاشت که امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی به ایران حمله نظامی می‌کنند تا جمهوری اسلامی را برداشته و یک جمهوری و یا حتی سلطنت آزادی‌خواه، مشروطه طلب و دمکراتیک را بر سر کار آورند؟

آنها خواهند کوشید با فشارهای سیاسی، شانناژ تبلیغاتی و عملیات نظامی نزدیک‌ترین متحدان خود در حاکمیت جمهوری اسلامی را تقویت کنند. این متحدان، بصورت طبیعی متحدان طبقاتی امریکا باید باشند و لاغیر! بنابراین هر نوع عملیات نظامی و هر نوع همکاری و همسوئی با امریکا بیش و پیش از همه از سوی مخالفان اصلاحات تشویق و ترغیب خواهد شد، زیرا می‌دانند مذاکرات نیز با آنها صورت خواهد گرفت. حتی اگر مجبور شوند بخشی از غارت مافیائی خود را با سلطنت

این مسابقات زیر نظر فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی برگزار می‌شود و برای دوره دوم آن تاکنون ۴ میلیارد تومان هزینه شده‌است!

نظر سنجی در ایران

همچنین، گفته می‌شود که در روزهای اخیر بصورت بسیار محرمانه یک نظر سنجی در ایران انجام شده تا دانسته شود چند درصد مردم از درگیری نظامی با آمریکا و جنگ حمایت می‌کنند. حاصل این نظر سنجی نشان می‌دهد که تنها ۱۵ درصد مردم با چنین روندی موافقت کرده‌اند و ۸۵ درصد صریحاً با جنگ مخالفت کرده‌اند. یکی از دلایل در انزوا قرار گرفتن دیدگاه‌های فرمانده سپاه پاسداران و ماجراجویانی در جناح راست که منتظر فرصت جنگی در کشورند نتیجه همین نظر سنجی بوده‌است، چرا که دایره و محدوده آن عمدتاً توده مردم مذهبی و حتی وابستگان به نهادهای وابسته به دم و دستگاه رهبری، کمیته امداد، بسیج و سپاه پاسداران بوده‌است.

محفل "استادان" در ج.ا.

قدیمی‌ترین رهبران باقی مانده از حجتیه، هیات‌های موتلفه و فدائیان اسلام، که همه آنها، به شیوه لژهای فراماسونی "استاد" نامیده می‌شوند یک محفل عالی تشکیل داده‌اند و نظیر لژهای فراماسونی اعمال سیاست در جمهوری اسلامی می‌کنند و با خارج از کشور نیز در ارتباط قرار دارند. علاوه بر تشکل‌های یاد شده در بالا، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، جامعه اسلامی مهندسان، بنیاد رسالت، شورای تبلیغات اسلامی، جامعه وعاظ و شورای عالی سیاستگذاری ائمه جمعه نیز از تشکل‌های مرتبط با محفل "استادان" به حساب می‌آیند. در میان روحانیون از ناطق نوری، آیت‌الله راستی کاشانی، موحدی کرمانی و احمدجنتی و از میان غیر روحانیون حبیب‌الله عسگراولادی، محسن رفیق‌دوست، اسدالله بادامچیان، علی‌اکبر پرورش مرتضی نبوی و صادق امانی در این محفل حضور دارند، که از جمع آنها از عسگراولادی، علی‌اکبر پرورش و اسدالله بادامچیان صریحاً با لقب "استاد"ی در مطبوعات نام برده می‌شود. رهبران و اعضای با نفوذ تشکل‌های یاد شده بالا بصورت زنجیره‌ای به این محفل وصل‌اند، همچنان که همین محفل نیز بصورت زنجیره‌ای با محفل بالاتر و مخفی‌تری که در راس آن آیت‌الله واعظ طبسی قرار دارد وصل‌است! تصمیمات اساسی در محفل عالی گرفته می‌شود، در محفل استادان زمینه‌های اجرائی آن بررسی می‌شود و هر عضو محفل تصمیمات اتخاذ شده را در تشکل‌ها و واحدهائی که از آن در بالا نام برده شده پیش می‌برد! برخی فرماندهان بسیج و انصار حزب‌الله از طریق موحدی کرمانی به این محفل وصل‌اند.

این دو محفل حلقه‌های کوچکی را نیز رهبری می‌کنند که امثال علی‌اکبر ولایتی، مصطفی میرسلیم، محمدغرضی و ۰۰۰ در آن بصورت سازمانی و متشکل فعالیت می‌کنند.

ورود وزیر خارجه انگلستان به ایران و نحوه برخورد با این مسافرت در مطبوعات جناح مخالف اصلاحات به یکی از بحث‌های پر مشاجره در این دو محفل تبدیل شد، که ریشه آن باز می‌گردد به ارتباط‌های سنتی اعضای این محفل و "استادان" حاضر در آن با انگلستان! در محافل مطبوعاتی ایران گفته می‌شود، که مشاجرات و اختلافات بر سر نحوه برخورد با سفر وزیر خارجه انگلستان به ایران موجب یک سلسله بحث‌ها و مشاجرات در این محافل شد، که نخستین نتیجه آن افشای جزئیاتی از وجود چنین محفلی در جمهوری اسلامی است.

گزارش‌های دریافتی از داخل کشور!

مردم ایران حوادث آمریکا را چگونه می‌بینند؟

دبلیوبوش، چهره‌ای منفور در میان مردم

مردم مانند مخالفان جنبش از حوادث اخیر آمریکا وحشت زده نشده و دست و پای خودشان را گم نکرده‌اند. روحیه ضد امریکائی که در انقلاب به وجود آمده هنوز وجود دارد، اما شکل بسیار عاقلانه‌ای به خود گرفته‌است. بحث روز در خیابان‌ها، اتوبوس، صف و میهمانی‌ها حوادث اخیر امریکاست. می‌توان گفت در موارد زیر بین نخبگان و مردم این اجماع وجود دارد:

- ۱- حمله تروریستی در آمریکا کاری بود که از درودن آمریکا و یا با حمایت آن انجام شده‌است. مردم که اخبار را به دقت دنبال می‌کنند به این نتیجه رسیده‌اند که این یک نقشه از قبل طراحی شده بود.
- ۲- حتی افرادی که بانظر بالا موافق نیستند، می‌گویند که این اقدام نتیجه سیاست‌های امریکاست.
- ۳- بوش بشدت منفور است. سابقه تقلب در انتخابات و نحوه و روش حرف زدن او و حضورش با لباس نظامی در جلسات جنگ این نفرت را بشدت در ایران دامن زده‌است.
- ۴- مواضع خاتمی، در مجموع مورد تائید همگانی است. تندروری پذیرفته نیست. اکنون با دقت بیشتری می‌توان گفت که خاتمی رهبر واقعی اکثریت مردم ایران است. مواضع او در قبال مسئله آمریکا به دلها نشست‌است.

در حکومت:

- ۱- بشدت از احتمال حمله آمریکا ترسیده‌اند. ۲- این روحیه بویژه در جناح راست موجب شده تا ابتکار عمل در اختیار خاتمی قرار گیرد. او می‌کوشد کنفرانس اسلامی را با نظرات خود همراه کند. ۰۳- تحلیل حاکمیت این است که بعد از افغانستان و عراق نوبت ایران خواهد بود. اخیر آقای میردامادی عضو هیات رئیسه مجلس و عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز تحلیل ارائه داده است که حاصل آن همین برداشت از ادامه عملیات نظامی آمریکا در منطقه است.

تشدید فشارهای تبلیغاتی

- همزمان با رویدادهای اخیر آمریکا فشارهای تبلیغاتی علیه ایران نیز در سطح جهان تشدید شده، که در داخل کشور مردم آن را بسیار ملموس درک می‌کنند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:
- شرکت کنندگان خارجی جشنواره کودک که از ۱۴ مهر در اصفهان آغاز می‌شود اعلام کرده‌اند که نگران جان خود هستند و به ایران نمی‌آیند!
 - عربستان و مالزی که از کشورهای دعوت شده برای حضور در مسابقات ورزشی زنان اسلامی هستند، اعلام کرده‌اند که در صورت نداشتن تامین جهانی در مسابقات شرکت نخواهند کرد. این دومین دوره این مسابقات است که امسال قرار است در اصفهان برگزار شود.

در امریکا و اسرائیل تبلیغ فرا رسیدن آخرالزمان همان قدر رایج است که ظهور امام زمان در جمهوری اسلامی

ظهور محکوم به سقوط

ارتجاع دینی!

ترجمه و تنظیم - م. امین

بنیادگرایی در اسرائیل، هیچ دست کمی از بنیادگرایی در میان وابستگان به محفل حقانی و حجتیه در ایران ندارد. همانگونه که در ایران ارتجاع مذهبی وابسته به محافل یاد شده مروج ارتجاع مذهبی اند، در اسرائیل نیز اراده بنیادگرایان یهود بر سیاست و سیاستمداران این کشور پیوسته سایه افکنده است. همانگونه که در ایران محافل یاد شده متکی به ثروت و تشکیلات مافیائی عمل می کنند، در اسرائیل نیز بنیادگرایی متکی به قدرت مالی و بانکی در این کشور است. در عرصه جهانی، صهیونیسم جهانی از بنیادگرایی در اسرائیل، در پارلمان (کنیسه) و دولت این کشور حمایت می کند و قدرت مالی عظیم جوامع یهودی پشتیبان آنست، در جمهوری اسلامی نیز حمایت از ارتجاع مذهبی و بنیادگرایی و محافل یاد شده در بالا را شبکه های فراماسونی و اخوان المسلمین حمایت می کنند.

همین بنیادگرایی، بصورت فرقه گرائی مسیحی در ایالات متحده رو به گسترش است و اتفاقا همه آنها تبلیغ رستاخیز می کنند و ظهور عیسی مسیح و مانند حجتیه منتظر ظهور امام دوازدهم اند! در امریکا نیز محافل بنیادگرا، که همگی بصورت مافیائی سازمان داده شده و رهبری می شوند، از پشتوانه مالی محافل قدرت و ثروت برخوردارند.

در این میان، نقش بیت المقدس، بعنوان مرکز ظهور قیامت، که در کتاب مقدس مسیحیت نیز به آن اشاره شده نقشی مرکزی شده و پافشاری غاصبانه اسرائیل برای دراختیار نگهداشتن آن، با حمایت های مذهبی توسط فرقه های مذهبی نوظهور در ایالات متحده نیز همراه شده است!

در این میان، باصطلاح پیشگوئی های فردی بنام "گروشن سولومون" رهبر فرقه "تمپل برگ" در اورشلیم، که پایان نزدیک جهان و فرا رسیدن روز قیامت و زیر و رو شدن جهان و فروریختن آسمان و ۰۰۰ در خاورمیانه را هشدار می داد بیشتر به یک تهدید جنگ هسته ای شبیه است تا وعده ای الهی. با بررسی دقیق در سوابق و روابط این فرقه آشکار می شود که سولومون و تمام دارو دسته متعصبان مافوق صهیونیستی او تنها ابزاری در دست بنیادگرایی پروتستان، کاتولیک و افراطیان یهودی امریکائی هستند. این بنیادگرایان امریکائی - که کانال های رادیویی و تلویزیونی عادی و ماهواره ای را به همراه تعداد کتیری کشیشان و وعاظ رادیو-تلویزیونی مسلط به انواع و اقسام حقه بازی ها و شعبده بازی ها در اختیار دارند - در زندگی سیاسی ایالات متحده نقش قابل توجهی بازی می کنند. در جریان انتخابات اخیر ایالات متحده، تمامی این کانال های رادیو-تلویزیونی که در اروپا و آسیا نیز قابل دریافت هستند، به شکلی بسیار

همآهنگ به تبلیغ برای جورج بوش و بر ضد آل گور مشغول بودند. اینکه نه آل گور تعیین کننده سیاست در امریکاست و نه جورج بوش، بلکه بانک ها و بورس ها، شرکت های نفتی و کارتل ها نبض سیاست را در این کشور در اختیار دارند امر شناخته شده است و به همین دلیل شیوه مقابله تبلیغاتی - مذهبی با آل گور و دفاع از جورج بوش جالب است. این کانال ها، مرتبا کاندیدای حزب دمکرات را به ارتداد و کفر متهم می کردند. گوئی تدارک بازگشت دوران "مک کارتیسیم" دیده می شود.

یکی از دلایل شکست مذاکرات معروف به "کمپ دیوید ۲" در ماه نوامبر سال ۲ هزار و آغاز درگیری های شدید در فلسطین، جانبداری کلیتون و تسلیم او در مقابل گروه های متعصب و بنیادگرای مذهبی بود. برای آنکه نفوذ سیاسی و مالی این بنیادها در امریکا و اهمیت رابطه آنها با بنیادهای مشابه در اسرائیل مشخص شود جالب است بدانیم که هنگامی که ماجرای "مونیکا لوینسکی" باهدف فشار به کلیتون شروع شد، او فوراً در واشنگتن با دعا به سراغ انجمن "صبحانه با دعا" رفت و از آن پس رفت و آمدهایش در این انجمن رامنظم و زیاد کرد. او در این انجمن، همراه افرادی که خود را رهبران مذهبی معرفی کرده بودند به دعا برای آمرزش گناهانش و رستگاری روح پرداخت! همین مناسبات را بعدها "هیلاری کلیتون" همسر بیل کلیتون نیز برقرار کرد. البته او در نیویورک به سراغ این انجمن ها رفت. زیرا قرار بود از آنجا سناتور شود. او در انجمن های بنیادگرای نیویورک توانست حمایت صهیونیست ها را برای رفتن به سنای امریکا کسب کند!

یکی از رهبران فرقه مذهبی "صبحانه با دعا" فردی است بنام "بیلی گراهام" که در سال ۹۱-۹۰ فتوای مذهبی برای حمله وحشیانه امریکا و انگلیس با عراق را با رای جورج بوش (پدر) صادر کرد!

دو گروه در برابر هم

بنیادگرایی در امریکا یک مسئله بسیار جدی است و بسیاری می خواهند بدانند این گروه ها و فرقه ها از چه طریق صاحب چنین قدرتی می شوند؟

بنیادگرایی در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی که علائم ناتوانی ارتش امریکا برای پیروزی در جنگ ویتنام نمایان شد و بازگشتگان از جنگ جنبش اعتراضی را سامان می دادند تشدید شد. این بنیادها کوشیدند مسیر جنبش اعتراضی علیه جنگ ویتنام و بویژه تشکل های مربوط به بازگشتگان از جنگ ویتنام را تغییر داده و جنبه های مذهبی به آن بدهند. تقاضای بخشش از خداوند، دعا برای پایان جنگ و گرایش به انواع خرافاتی که این بنیادها تبلیغ می کردند در میان معلولین و مجروحین جنگ از جمله فعالیت های این بنیادها بود. دولت وقت ایالات متحده، همزمان با این فعالیت های بنیادهای مروج خرافات مذهبی، اتوپیای یک "جامعه ما بعد صنعتی" را بعنوان سیاست خود اعلام کرد تا بخشی از خشم اجتماعی را ناشی از صنعتی شدن دوران معرفی کند. در این میان بخش های وسیعی از صنایع کوچک امریکا نابود شدند. این روند نیز تشدید بیکاری را در پی داشت، که بازهم انجمن های مذهبی بنیادگرا کوشیدند با ترویج خرافات مذهبی در میان آنها، از تشکل و شکل گیری یک جنبش دیگر جلوگیری کنند. فرقه های آخرزمان در این دوران رشد کردند. این فرقه ها به معترضان مژده فرا رسیدن روز قیامت را می دادند و دعوت به صبر و بردباری می کردند! درست شبیه آنچه انجمن حجتیه در ایران مبلغ آنست:

از طرفی دمکرات‌ها نیز نمی‌توانستند با حمایت از جنبش اعتراضی پایان جنگ ویتنام به میدان بیایند و با شعارهایی در حمایت از این جنبش به کاخ سفید بروند. تبلیغ بنیادگرایی مذهبی و ترویج خرافات بار دیگر در دستور کار قرار گرفت.

کارت، مزرعه دار بادام زمینی و فرماندار ناشناس ایالت جورجیا، که در تمام دوران زمامداریش زیر سیطره و نفوذ راسپوتین‌هایی از نوع برژینسکی قرار داشت، برای این مرحله در نظر گرفته شد. برژینسکی خود مجری سیاست‌های راکفلر بود. کسی که در دوره قبل جمهوریخواهان را با استراتژی جنوبی به کاخ سفید فرستاده بود!

جیمی کارتر ذاتا یک بنیادگرا بود و ذهنی سرشار از تصورات و تخیلات سطحی، مبهم و غیر شفاف و بسته مذهبی داشت. در زمان او بنیادگرایی دینی بصورت تصاعدی رشد کرد و همزمان با آن فاصله و شکاف بزرگی در طرز تلقی اجتماعی و سیاسی مابین امریکاییان و اروپائیان ایجاد شد.

امواج اجتماعی در اعتراض به جنگ ویتنام که از سرگذشت، بنیادگرایی مذهبی در امریکا در اشکال دیگری به میدان آمد و به گسترش خود ادامه داد. در هشتم ماه مارس سال ۱۹۸۳ و در زمانی که رونالد ریگان بیش از هر زمان دیگری در "جنگ سرد" می‌دمید و آن را "جهاد مقدس" می‌نامید گفت: «۰۰۰ در جهان گناه و شر وجود دارد، کلام مقدس و پدر مقدس (عیسی مسیح) ما را موظف به ایستادگی در مقابل آنها می‌کنند، با همه قدرتمان و با هر آنچه در دست داریم.»

پس از روی کار آمدن "رونالد ریگان" جهان شاهد لشکر کشی صلیبی امپریالیسم علیه کمونیسم و دخالت خشن امریکا در افغانستان و ساخته و پرداخته شدن مجاهدان افغان شد:

دسته‌های مزدورانی که با پول عربستان و دیگر مرتجعین به بهترین سلاح‌های امریکائی و انگلیسی مجهز بودند به خونریزی در این کشور پرداختند، که تا امروز هم توسط فرزندان خلف آنها، یعنی طالبان ادامه دارد. سوء استفاده از مذهب و اعتقادات مردم در جهت امور سیاسی کار را در دوران ریگان به آنجا رساند که "مک فارلین" برای آشتی مخفیانه به ایران فرستاده شد. او در یک دست سلاح و در دست دیگرش انجیل را به ارمان برده بود! او این هدایا را برای هاشمی رفسنجانی برده بود!

چند ده سال ترویج خرافات مذهبی و تشویق بنیادگرایی مذهبی و تشکیل گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی بنیادگرا در ایالات متحده کار را به جایی کشانده که بسیاری از مردم عادت کرده‌اند با چشمان شیشه‌ای به تماشای جنگ‌های مذهبی بنشینند. آنها به هیزم کشان جهنم تبدیل شده‌اند! آنها باهمین چشمان شیشه‌ای ناظر عملیات بنیادگرایان امریکائی برای پخش سم کشنده در واکن قطار در ژاپن هستند. آنها خود نیز بتدریج به جمع منتظران ظهور آخرالزمان نشسته‌اند.

بنیادگرایان در تبت خرابکاری می‌کنند، در کشمیر جنگ مذهبی به راه انداخته‌اند، در چین مردم رامی‌کشند، در الجزایر قتل‌های فجیع را ترتیب می‌دهند، در افغانستان انسان و فرهنگ یک کشور را نابود کرده‌اند، در اسرائیل کودکان را به گلوله می‌بندند، در ترکیه و ایران روزنامه نگاران و روشنفکران مترقی را می‌کشند و یا زندانی می‌کنند. (این مقاله پیش از شلاق بدست گرفتن ارتجاع مذهبی و قتل زنان تن فروش در مشهد و بعد از قتل دگراندیشان در جمهوری اسلامی نوشته شده‌است!)

آنها چه نام دارند و مبانی اعتقادی‌شان چیست؟ همه آنها، علیرغم ظاهر متفاوتشان در یک نکته مشترکند: همه آنها علائم ظهور را دیده و آخرالزمان و روز قیامت رانزدیک می‌دانند و این پندارها را با استفاده از آخرین دستاوردهای فنی و امکانات وسیع مالی در میان فقیرترین و ناآگاه‌ترین اقشار جامعه خود ترویج می‌کنند!

«باید در برابر فساد و تباهی و تبعیض و بیکاری و فقر صبر و بردباری داشت. هرچه این دشواری‌ها بیشتر باشد ظهور امام زمان قطعی تر و زمان آن نزدیکتر خواهد شد! و بعد از این ظهور همه چیز درست شده و جهان بهشتی برای غارت شدگان و ستم دیدگان خواهد شد. پس برای آنکه هرچه زودتر به آن بهشت برسید و یا آن بهشت بر روی زمین ساخته شود، شما هرچه مظلوم‌تر، فقیرتر، غارت شده‌تر باشید و فساد و تباهی هرچه گسترده‌تر باشد به سود خود شماست!»

سال ۱۹۶۵ نقطه عطف مهمی در این روند بود. در این سال لیندن جانسون رئیس جمهوری وقت ایالات متحده که هم متهم به دست داشتن در ترور جان اف. کندی بود و هم به سمبل ادامه جنگ در ویتنام تبدیل شده بود، هم برای حفظ موقعیت خود و هم بمنظور منحرف سازی افکار عمومی ناراضی از ادامه جنگ ویتنام دست به یک مانور شتابزده زد. او از فسخ قانون نژادگرایانه انتخابات و حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ دفاع کرد و این مخالف نظر و سیاست نژاد پرستان بود. فرماندار نیویورک "دیوید راکفلر" و چند جمهوری‌خواه دیگر هم در برابر او یک جنبش مخالف این فسخ قانون و حمایت از نظرات لوتر کینگ را بوجود آوردند. دیوید راکفلر در نیمه‌های دهه ۷۰ "کمیسون سه جانبه" را بنیاد گذاشت که بعدها نیز به "جامعه راکفلر" شهرت یافت و افرادی نظیر "برژینسکی"، جورج بوش (پدر ریاست جمهور کنونی ایالات متحده)، کسینجر، ساموئل هانتینگتون) مخترع و نویسنده کتاب "جنگ تمدن‌ها" و ۰۰۰ از اعضای آن به شمار می‌روند. تمام سیاست‌گذاری‌های ایالات متحده از طریق این جامعه دیکته می‌شود (رجوع شود به راه‌توده شماره ۹۵)

همه این بازی‌ها برای تقسیم جنبش اعتراضی مردم نسبت به جنگ و جلب توجه جنبش به یکی دیگر از عرصه‌های قدیمی مبارزه در امریکا، یعنی نژاد پرستی بود. راکفلر "استراتژی جنوبی" را اعلام کرد که علیه اتحاد فعالان حقوق مدنی و دمکرات‌ها بود. او خاطره کنفدراسیون ایالات جنوبی را پیش کشید، که در قرن ۱۹ در جنگ داخلی امریکا علیه ایالات شمالی جنگیدند. این ترغیب و توطئه موثر واقع شد و اقشار وسیعی از "سفید پوستان فقیر" در ایالات جنوبی، که به کمر بند انجیل معروف هستند به آن پیوستند. آنها که در این دوران به آن منطقه سفر کرده‌اند به یاد دارند که در آن دوران، در آن منطقه تعداد زیادی ایستگاه‌های رادیویی مداوما به پخش گفتارهای مالیخولیائی و عواظ و خاطبان مذهبی در تبلیغ نزدیک بودن آخرالزمان و روز قیامت و چند و چون و علائم ظهور آن مشغول بودند. این استراتژی جنوبی، سرانجام موجب شد در سال ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون به پیروزی برسد و جنگ در ویتنام ادامه پیدا کند! "هنری کسینجر" دولت نیکسون را رهبری می‌کرد. سیاستمداری که از انگلستان لقب "سر" دریافت داشت.

پایان جنگ در ویتنام، شکست ایالات متحده در این جنگ و روحیه حقی طلبی و اعتراضی در میان شرکت کنندگان در این جنگ، در این دوران اوج تازه‌ای گرفت. غرامت خواهی، محاکمات مربوط به متخلفین نظامی، رواج مواد مخدر و خشونت در میان سربازان از جنگ برگشته و معضلاتی از این دست باعث شد تا دمکرات‌ها نیز با تقلید از جمهوری خواهان دوران انتخابات نیکسون، با حیل‌های مذهبی به میدان بیایند. آنها "دفتر رهبری دمکرات‌ها" را دایر کردند که شباهت زیادی به استراتژی جنوبی راکفلر داشت! در این بازی نوک تیز انتقادهای مربوط به جنگ ویتنام علیه جمهوریخواهان قرار داشت، که شانس برای پیروزی نداشتند.

